

## Tahqīqāt-e Kalāmi

Islamic Theology Studies

An Academic Quarterly

Vol.11, No.40, April-June 2023

### Evaluation of the Interactive Mission of Kalām with Philosophy in the Present Era

Tayyaba Khosravi<sup>1</sup>

Farah Ramin<sup>2</sup>

Ali Allahbedashti<sup>3</sup>

#### Abstract

According to the scientific developments after the renaissance and by provision the ground for the beginning of the emergence of theological doubts related to experimental sciences, it is necessary to revive the interaction between these sciences in a scientific way, away from prejudice and stagnation; In such a way that each science maintains its true position and scientific and cognitive rank and the demarcations created by experimental scientists between sciences do not cause the Kalām science to deviate from its philosophical method. For this reason, along with its mission to prove and to defend beliefs, the science of Kalām needs to be equipped with new theological methods in order to be able to provide suitable answers to the arguments of naturalists for this type of new distinctions in the sciences, and this goal is not accessible without analyzing the place of the Kalām and philosophy sciences and knowing the interactive scope of these two sciences. Therefore, the lack of interaction between theoretical philosophy and Kalām against the acceleration of naturalism means satisfaction with the existing divisions and causes the reduction of the value of the Kalām science and its interactive relationship with other sciences. Then, since the interaction is established from the area of common points in the sciences, it is necessary to review the nature, the subject scope, method and goal of Kalām, which constitute the components of the definition of each science, so that its interaction with philosophy also could be examined in the meantime. In this way, it becomes clear that with a rational method of proving beliefs, Kalām defends the religious beliefs of religions with a philosophical method, and the Kalām science can also align the goal of philosophy with the goal of Kalām and, with this way of interaction, it is possible to resolve many doubts in the field of religious beliefs that are today caused by the confusion of the methods of sciences.

**Keywords:** Islamic Kalām, theology, interaction, Philosophy, the science of Kalām.

- 
1. Graduated in Philosophy and Kalām from Qom University.  
Tasnimkhosravi1400@gmail.com
  2. Associate Professor of the Department of Philosophy and Kalām, Qom University  
(responsible author). f.ramin@qom.ac.com
  3. Professor of the Department of Philosophy and Kalām, Qom University.  
Alibedashti@gmail.com.

## الأبحاث الكلامية

فصلية - علمية بحثية  
السنة الحادية عشرة، العدد الرابعون  
رمضان - ذى القعدة ١٤٤٤ هـ

### تقييم رسالة علم الكلام فى التعامل مع الفلسفة فى العصر الراهن

طبيه خسروى<sup>١</sup>  
فرح رامين<sup>٢</sup>  
على الله بداشتى<sup>٣</sup>

#### المخلص

طبقاً للتحويلات التى شهدتها العالم بعد عصر النهضة و بدء أرضية لظهور الشبهات الكلامية المرتبطة بالعلوم التجريبية، من الضرورى إن يحىى التعامل بين هذين العلمين بطريق علمى و بعيداً عن التعصب و الجمود؛ على نهج يحفظ كل من العلمين مكانته الحقيقية و العلمية و لا تحدث التحديدات التى عينها علماء العلوم التجريبية و أن لا يبتعد علم الكلام عن منهجه الفلسفية. فليتزود علم الكلام بأساليب جديدة كلامية للعمل بهمة الإثبات و الدفاع عن العقائد؛ هذا ليقدر علم الكلام الاجابة عن التمايزات الموجودة فى العلوم الجديدة وفقاً لما استدل به الطبيعانيون؛ و لا يمكن الوصول الى هذا الهدف دون تحليل مكانة علمى الكلام و الفلسفة و معرفة مكانتهما التعاملية. فعدم التعامل بين هذين العلمين حبال سرعة الطبيعانية، يعنى قبول التصنيفات الموجودة؛ و يوجب التقليل من مكانة علم الكلام و علاقته التعاملية مع سائر العلوم. ينبثق التعامل من النقاط المشتركة الموجودة بين العلوم فلا بد أن نركز على مكونات العلم و هى ماهية علم الكلام و سعته الموضوعية و اسلوبه و غايته. و عبر هذا، ندرس تعامل علم الكلام مع الفلسفة. و بهذا يتضح أن علم الكلام فى الاسلوب العقلى لاثبات المعتقدات، يدافع عن المعتقدات الدينية بنهج فلسفى؛ و يستطيع علم الكلام أن جعل غاية الفلسفة و الكلام فى اتجاه واحد: و بهذا التعامل يمكن أن نرفع كثيراً من الشبهات المطروحة على المعتقدات الدينية التى ناشية عن الخلط فى نهج العلوم.

#### الألفاظ المحورية

الكلام الاسلامى، الالهيات، التعامل، الفلسفة، علم الكلام.

١. المتعلم فى الفلسفة و الكلام من جامعة قم (Tasnimkhosravi1400@gmail.com).
٢. استاذ مشارك فى لجنة الفلسفة و الكلام بجامعة قم (الكاتب المسنول) (f.ramin@qom.ac.com).
٣. استاذ فى لجنة الفلسفة و الكلام بجامعة قم (Alibedashti@gmail.com).

## تحقیقات کلامی

فصلنامه علمی پژوهشی

انجمن کلام اسلامی حوزه

سال یازدهم، شماره چهارم، بهار ۱۴۰۲

### ارزیابی رسالت تعاملی علم کلام با فلسفه در عصر حاضر

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۵/۲۴

طیبه خسروی<sup>۱</sup>

تاریخ تأیید: ۱۴۰۲/۰۲/۲۰

فرح رامین<sup>۲</sup>

علی الله بداشتی<sup>۳</sup>

#### چکیده

بنا بر تحولات علمی بعد از رنسانس و آغاز زمینه ظهور شبهات کلامی مرتبط با علوم تجربی، ضرورت دارد تا تعامل بین این علوم به شیوه‌ای علمی به دور از تعصب و جمود، احیا گردد؛ به گونه‌ای که هر علمی جایگاه حقیقی و رتبه علمی و شناختی خود را حفظ کند و مرز بندی‌هایی که دانشمندان علوم تجربی میان علوم ایجاد کرده‌اند، موجب دور افتادن علم کلام از روش فلسفی خود نگردد. به همین جهت، علم کلام در راستای رسالت اثبات و دفاع از عقاید لازم است به شیوه‌های نوین کلامی تجهیز گردد تا بتواند در برابر ادله طبیعت‌گرایان برای این نوع تمایزات جدید در علوم، پاسخ‌های مناسب ارائه دهد و این هدف بدون تحلیل جایگاه علم کلام و فلسفه و آگاهی از حیطة تعاملی این دو علم میسر نیست. بنابراین، عدم برقراری تعامل بین فلسفه نظری و علم کلام در برابر شتاب طبیعت‌گرایی هستی شناختی به سود الحاد، به معنای رضایت به تقسیم بندی‌های موجود است و باعث فروکاستن ارزش علم کلام و رابطه تعاملی آن با سایر علوم می‌گردد. پس از آن‌جا که تعامل از ناحیه نقاط مشترک در علوم برقرار می‌گردد، لازم است به چیستی و گستره موضوعی و روش و غایت علم کلام که تشکیل‌دهنده اجزای تعریف هر علمی است، نظری افکند تا ضمن آن، تعاملش با فلسفه را نیز مورد بررسی قرار داد. بدین‌سان روشن می‌گردد که علم کلام در روش عقلی اثبات عقاید، با روش فلسفی از عقاید دینی ادیان دفاع می‌کند و علم کلام نیز می‌تواند غایت فلسفه را با غایت علم کلام هم‌سو سازد و با این نحوه تعامل می‌توان بسیاری از شبهات وارده به ساحت عقاید دینی را که امروزه ناشی از خلط روشی علوم است، رفع کرد. بر این اساس روش فلسفی در علم کلام ضرورتی است که موضوع آن ایجاب می‌کند و از ضروری‌ترین روش‌های این علم در عصر حاضر محسوب می‌شود.

#### واژگان کلیدی

کلام اسلامی، تئولوژی، تعامل، فلسفه، مابعدالطبیعه.

۱. دانشجوی گروه فلسفه و کلام، دانشگاه قم (Tasnimkhosravi1400@gmail.com).

۲. دانشیار گروه فلسفه و کلام دانشگاه قم، نویسنده مسئول (f.ramin@qom.ac.com).

۳. استاد گروه فلسفه و کلام دانشگاه قم (Alibedashti@gmail.com).

## مقدمه

بنا بر این که سنگ بنای اعتقادات انسان بر فهم او از هستی نهاده می‌شود، علم به انسان این امکان را می‌دهد تا شناخت‌های موهوم و واقعی را تمییز دهد و بتواند حتی عقاید خود را به شناخت‌های علمی و یقینی تبدیل کند. به بیانی دیگر، آنچه می‌تواند اعتقادات را به ایمانی راسخ و عالمانه بدل سازد، شناخت علمی هستی است تا انسان را از عرفی‌نگری رها سازد و ایمان را به درجه یقین ارتقاء دهد. بنابراین داوری و برداشت‌های انسان از هستی به‌طور مستقیم در نحوه زندگی او تأثیر دارد و جدا کردن انسان از تفکر، فلسفه و علم، به معنی نادیده‌گرفتن قوای ادراکی او در فهم هستی و رسیدن به یک نگرش جامع و کامل در حیات دنیا است. بدین‌سان است که فلسفه در تمام شاخه‌های آن، اعم از طبیعی و مابعدالطبیعی، نقش مقدمی در تصمیم‌ها و جهت‌گیری‌های اساسی زندگی و گزینش راه حق، ایفا می‌کند و به دنبال این شناخت علمی از هستی است که شناخت مطابق با واقع و تزلزل‌ناپذیر به خالق هستی میسر می‌شود و اعتقادات تبدیل به علمی یقینی و راسخ می‌گردد. برای رسیدن به این هدف، آنچه می‌تواند انگیزه‌ای قوی در سوق دادن فرد به سمت خداآوری علمی باشد، تردید در عقاید دینی است؛ زیرا یقیناً و به‌طور عام، قلیلی از افراد از ابتدا در پی دین عقلانی بر می‌آیند. بنابراین هر زمانی این سیر از شک به یقین و یا عقیده به علم در قلب انسان محقق گردد، انقلابی بسیار ارزشمند و ستودنی است؛ بدین‌روی یکی از رسالت‌های علم کلام ارائه ادله برهانی در برابر هجوم شبهات جدید است که غالباً از یافته‌های علوم تجربی نشأت می‌گیرد. بنابراین در باب اصول پایه‌ای دین لازم است به بیش و علم مطابق با واقع رسید تا بتوان احتمال خلاف واقع را از آن سلب کرد و به آن ملتزم بود و پیدا است که علم جز از راه شناخت جهان خارج، میسر نیست و شناخت جهان خارج در محدوده موضوع و روش و غایت علم کلام نمی‌گنجد. بدین‌روی لازم است بر تعامل علم کلام و فلسفه نظری دقت بیشتری شود و بدانیم علم کلام بدون داشتن رابطه تعاملی با فلسفه، قادر نخواهد بود در ایمان علمی و مطابق با پیشرفت‌های علوم نظری قدمی بردارد؛ زیرا حقیقت‌جویی و علت‌جویی در ذات انسان سبب بروز علوم نظری مختلف در معنای اصطلاحی در طول حیات بشر شده است؛ پس معنای اصطلاحی علم، ناظر به جنبه پسینی و ذاتی علم است و تغییراتی که در طول زمان طی کرده است تا به شکل علوم مدوّن امروزی در آمده است. ما نیز قصد داریم از این ویژگی ذاتی فاهمه، به علوم

اكتسابی بشری اصالت دهیم تا در پرتو آن تعاملی عقلانی در جهت اثبات عقاید و دفاع از آن‌ها بتوان برقرار ساخت؛ چرا که اگر علم ذاتی فاهمه بشر نباشد، چگونه می‌توان با علوم بشری حقیقت آموزه‌های بنیادین دین را اثبات و به آن اعتماد کرد تا علمی همچون علم کلام شکل گیرد؟ بدین‌سان ضرورت به روزرسانی دائمی علم کلام با علوم نظری بیش از گذشته احساس می‌شود.

به سبب این‌که علم کلام به دو روش عقلی و نقلی برای تحقق غایت این علم، بنا شده است، ضرورت دارد که در بخش عقلی با فلسفه در تعامل باشد و زمانی که سخن از تعامل علم کلام با فلسفه است تنها نظر این علم بر فلسفه اولی یا مابعدالطبیعه نیست؛ چرا که چه بسا عالم علم کلام خود فیلسوف باشد و لازم باشد در موضع فیلسوفانه از علوم تجربی و ریاضیات نیز در رسیدن به تعامل صحیح با همه شاخه‌های فلسفه نظری بهره گیرد. اما به سبب تفکیک و مرز‌روشی امروزی در میان علوم آنچه بیشتر محتمل است و ابتدا به نظر می‌رسد که تعامل علم کلام با فلسفه اولی است؛ چرا که علم کلام در براهین فلسفی خود رابطه ضروری و تنگاتنگ با فلسفه اولی دارد. به همین سبب در ابتدا زمانی که به ضرورت تعامل اشاره می‌شود، غرض تعامل با همه شاخه‌های فلسفه است نه اختصاصاً فلسفه اولی. چنانچه در گذشته نیز علم کلام، طبیعیات و ریاضیات را به طور تفصیل در خود جای داده بود و این نشان از ضرورت بهره‌گیری متکلمان از همه شاخه‌های فلسفه در رسیدن به استدلال فلسفی دارد.

از طرفی، علم کلام همیشه با حق‌جویان و جویندگان فهم حقیقت مواجه نیست و معاندان در ادیان مختلف در پی ایجاد چالش‌هایی برای سست‌کردن مبانی دین تلاش می‌کنند. در هر عصر و زمانی دین از این آسیب‌ها در امان نیست و ضرورت دارد که متکلمان ادیان علاوه بر بهره‌گیری از روش‌های نقلی مجهز به روش عقلی باشند. به همین جهت ارتقای سطح تعامل با فلسفه مخصوصاً در عصر حاضر بیشتر احساس می‌شود؛ چرا که یکی از پر بحث برانگیزترین علوم فلسفی که امروزه چالش‌های کلامی ایجاد می‌کند، علوم تجربی است که به دنبال تئوری‌ها و پیشرفت‌های نوین خود زمینه ایجاد شبهات کلامی را بیش‌ازپیش ایجاد کرده است. به بیانی، امروزه علم کلام در برابر خداناباوری مدرن قرار دارد که ضرورت تعامل را به نحو پویاتری ضرورت می‌بخشد.

بر همین اساس، به ضرورت تعامل علم کلام با فلسفه لازم است به طور تفصیلی به موضوع، روش و غایت علم کلام بپردازیم تا ضرورت این تعامل را بتوان تبیین کرد. بنابراین لازم

است به چیستی، گستره موضوعی، روش و غایت هر علم که تشکیل‌دهنده اجزای تعریف هر علمی است، نظری بیفکنیم تا بتوان به تمایزات و اشتراکات دو علم پی برد و تعامل آنها را از وجوه اشتراک آنها برقرار ساخت. بدین‌سان بنا بر اشتراکاتی که بین این دو علم در حیطه تعاملی برقرار می‌شود به دست می‌آید که علم کلام با اشتراک روشی با فلسفه در تعامل است و از طرفی پس از تعامل با فلسفه، روی غایت فلسفه تأثیر می‌گذارد؛ یعنی این دو علم در تعامل موضوعات یکدیگر را تغییر نمی‌دهند؛ زیرا فلسفه تنها راه شناخت جهان است و هر کدام از شاخه‌های فلسفه بنا بر موضوع خود روش مختص به خود را دارند و موضوع علم کلام همان عقاید دینی است که در روش عقلی متکلم به روش عقلی و از موضع یک فیلسوف عقاید را اثبات می‌کند؛ یعنی در ارتباط به جهان خارج و عینی روش فلسفی را در پیش می‌گیرد. بنابراین برای تفصیل این اجمال و دست‌یابی به هدف این پژوهش، به تبیین موضوع، روش و غایت علم کلام می‌پردازیم تا در ضمن آن، تعاملش با فلسفه را مورد بررسی قرار دهیم.

### ۱. چیستی علم کلام اسلامی

غریزه درک علیتی جهان و فطرت حقیقت‌جویی، نخستین عاملی است که انسان را به اندیشه پیرامون علت برای جهان و انسان و چگونگی پیوند میان آنها و می‌دارد (ریانی گلپایگانی، ۱۳۸۰: ۴۸). به دنبال این حقیقت‌جویی، اثبات وجود خدا و گرایش به سوی ادیان، علوم مختلفی در جهت تبیین و دفاع از آموزه‌های ادیان تأسیس شد که یکی از شاخه‌های مختلف دین‌پژوهی، علم کلام است.

بدین‌سان علم کلام، متعلمان را از مرحله تقلید، به مرتبه یقین می‌رساند و برای ارشاد طالبان حقیقت، دلایلی ارائه می‌نماید و در برابر شبهات مخالفان براهینی اقامه می‌کند تا عقاید دینی را از تهدید تزلزل، محفوظ نگه دارد تا دیگر شاخه‌های علوم دینی بر پایه محکمی، بنا گردد؛ زیرا در مرحله اول، برای ایمان به آموزه‌های دینی، لازم است تا بر دلایلی تکیه کرد که یقینی است و عقل بدان حکم می‌کند و بعد از این مرحله، دلایل نقلی نیز مؤید آن است. بنابراین گواهی عقل با تأیید نقل، نهایت اطمینان و اعتماد را فراهم می‌سازد. در نتیجه باید گفت که علوم دیگر از علم کلام استمداد می‌جویند و علی‌الاطلاق، علم کلام را می‌توان در رأس کلیه علوم دینی قرار داد و مبنای اعتبار و التزام اخلاقی دانست، نه آن‌چنانکه به نظر کانت، خدا در احساس تکلیف اخلاقی ما حضور دارد. بنابراین به نظر می‌رسد که قبل از علوم دینی، برترین و

سنگین رسالت از آن علم کلام است تا عقاید و دیگر علوم دینی را بر ستون محکمی بنا کند. بر این اساس، در تعریف اصطلاحی علم کلام گفته شده است که کلام، صنعتی است که انسان به وسیله آن می‌تواند به اثبات آرا و افعال معینی پردازد که شارع مقدس به آن‌ها تصریح کرده است و نیز به وسیله آن می‌تواند دیدگاه‌های مخالف آرا و افعال یاد شده را باطل نماید (فارابی، ۱۳۴۸: ۱۲۴).

## ۲. علم کلام در مسیحیت

پس از آن‌که عقاید مسیحیت، از قوم یهود که نخستین گروندگان به آیین مسیح بودند، تجاوز کرد و در میان اقوام دیگر پیروانی یافت، رفته‌رفته بحث‌های دینی میان موافقان و مخالفان در گرفت و عالمان مسیحی برای دفاع از عقاید مسیحیت به مطالعه حکمت و آموختن کلمات حکما روی آوردند. بدین طریق به بلندی مقام حکیمان پی بردند و با تقید به متابعت از تعالیم تورات و انجیل به فرا گرفتن حکمت پرداختند. از این جا بود که حکمت الهی مسیحی یا علم معرفته الله (تولوژی) پدید آمد و مسائل توحید، خالقیت و تثلیث به‌عنوان اصول عقاید کلام مسیحی مطرح شد (کاپلتسون، ۱۳۸۰، ۱: ۸۴-۸۵).

اگوستین، دین مسیح را فلسفه راستین و حقیقی می‌دانست و برای عقل، بی مدد وحی قدرتی در کشف حقیقت قائل نبود و به همین جهت، مرزی میان فلسفه و کلام قائل نشده بود و کتاب‌های کلامی او با فلسفه آمیخته و نگاه متمایزی به فلسفه نداشته است. وی سعی می‌کرد جهان را در قالب وحی و کلام مسیحی و مطابق فهم خود از ایمان مسیحی بشناسد (کاپلتسون، ۱۳۸۸، ۲: ۶۳). او معتقد است که دین، فلسفه است، در صورتی که نمی‌توان دین را در ابتدا و قبل از شناخت هستی، فلسفه دانست، چرا که فلسفه ذاتا علمی آزاد و فارغ از هر عقیده ای است و اصل دین برای حجیت لازم، باید به روش فلسفی اثبات شود. بنابراین اگر بخواهیم بگوییم که فهم انسان باید بر متون مقدس متمرکز شود، بایستی قبل از التزام بدان‌ها، حجیت و اعتباری برای متون مقدس قائل شویم. اگوستین می‌گفت: «حجیت متون مقدس، متعلق ایمان است و استدلال ندارد. ایمان هم از راه لطف الهی حاصل می‌شود.» به این نظر، نظریه تقدّم ایمان بر فهم و عقل می‌گویند (ژیلسون، ۱۳۹۷: ۴). روشن است که تفکر متکلمان مسیحی کاملاً بر خلاف کلام اسلامی است که شناخت عقلانی دین را رکن و بنای فهم می‌داند. از طرفی، کلام عقلانی زمانی اهمیّت بیشتری پیدا می‌کند که آموزه‌های دینی تحت مکاتب

فلسفی و علوم تجربی در معرض تهدید قرار می‌گیرد و حتی متکلمان مسیحی نیز نمی‌توانند بدون توسل به کلام عقلی، به وظایف علم کلام ادامه دهند.

به همین سبب، هنگامی که توماس آکویناس تا حدی، فلسفه ارسطویی را پذیرفت، مجوز فلسفه را صادر کرد و تلاش کرد تا ارسطوگرایی را با الهیات مسیحی وفق دهد و فلسفه را همچون شاخه‌ای از علم کلام بسط دهد تا خطاهای فلسفه ارسطویی را پوشش دهد. او به این مسئله واقف بود که فلسفه غیر از الهیات است و فلسفه را دانشی عقلانی می‌دانست. الهی‌دانان مسیحی کوشیدند که فلسفه ارسطو را با دین مسیحی ترکیب کنند؛ یعنی به زور، فلسفه نظری ارسطو را در قالبی مسیحی گذاشتند. باور او بر این بود که ابن‌رشدیان، ارسطو را بد تفسیر کرده است و می‌توان با استدلال فلسفی خطای او را بازنشانند، نه این‌که به سبب مغایرت با آموزه‌های مسیحیت از آن دست کشید یا تغییرشان داد (کاپلتسون، ۱۳۸۸، ۳: ۴۴۹). به عبارتی، می‌توان گفت فلسفه تا قبل از رنسانس در اسارت کلیسا بود و ارسطوگرایی شاخصه آن بود. در صورتی که فلسفه یک علم آزاد است و تاب تحمیل دین را ندارد و کلیسا به جای برقراری رابطه تعاملی با فلسفه، آن را رنگ کلامی داد؛ زیرا فلسفه در همه شاخه‌های خود اعم از طبیعی، ریاضی و مابعدالطبیعی، امری فرا دینی است و متکلمان مسیحی از این مسئله غفلت کردند که الهیات و فلسفه این امکان را دارند که به‌طور موازی و تعاملی حرکت کنند، اما این نکته در آن زمان اذعان نمی‌شد و جمودگرایی بر علوم ارسطویی و تعصب‌ورزی بر تحمیل دین بر علم و تطبیق آن‌ها بر یکدیگر، مسیر تعاملی دین و علم را به مسیر تمایز و تناقض، پیش برد؛ همان‌طور که مهم‌ترین آسیب‌های نظریه علمی گالیله، متوجه مسئله کتاب مقدس و مغایرت این نظریه با آن بود و بخش‌هایی از کتاب مقدس وجود داشت که اگر معنای ظاهری آن‌ها اخذ می‌شد، قطعاً با این نظریه مغایرت داشت. این ناسازگاری ریشه در جمود بر علم ارسطویی و بطلمیوسی که از حمایت کلیسا برخوردار بود، داشت (هلزی، ۱۳۸۴، ۴: ۶۸-۷۰). تا این‌که در قرن چهاردهم توجه فزاینده‌ای به علم ایجاد شد. نمی‌توان پیشرفت علمی عهد رنسانس را به سبب تأثیر قدرتمندی که بر فلسفه داشت نادیده انگاشت؛ زیرا نمی‌توان انکار کرد که فلسفه بدون ارتباط با جهان خارج بتواند رشد کند. بنابراین هرگاه فلسفه پایه‌پای علم رشد نکند، این سؤال ایجاد می‌شود که آیا نباید در تلقی رایج فلسفه تجدید نظر کرد؟ زیرا فلسفه در موضوع و روش و اهداف خود تحت تأثیر علم است؛ همان‌طور که تأثیرات تحولات علمی را می‌توان بر اندیشه‌های فلسفی دانشمندان پی‌گیری کرد. مانند تأثیر ریاضیات بر دکارت، مکانیک بر هابز،



ظهور علم تاریخی بر هگل، زیست‌شناسی، فرضیه تکامل بر برگسون و ... که به دنبال آن فلسفه بر تحولات دینی و فرهنگی تأثیرات مستقیم و جدی دارد (کاپلتسون، ۱۳۸۸، ۳: ۳۲۹). بنابراین نمی‌توان از تأثیرات علمی عهد رنسانس بر فلسفه و به دنبال آن تأثیراتی که بر جهان‌بینی دینی انسان داشت غافل ماند. بسیار واضح است که تحمیل دین بر فلسفه و علوم نظری، به سبب اینکه علوم نظری وابسته به درک از جهان خارج هستند و ادراک علمی همواره رو به تغییر است، نه تنها به سود دین است، بلکه آموزه‌های دینی را با بحران مواجه می‌کند و این همان نقطه‌ای است که ضرورت برقراری تعاملی علمی میان شاخه علوم نظری یا فلسفه را نشان می‌دهد تا از این آسیب‌ها بتوان به دور ماند و یا آسیب‌های طبیعت‌گرایی امروزی را از ساحت علم کلام دور کرد. مثلاً اگر امروزه علوم تجربی که یکی از شاخه‌های علوم نظری است، یک نظریه علمی را دلیلی بر عدم وجود خدا تلقی کند، علم کلام لازم است در دفاع از عقاید به حیطة روشی علوم تجربی تأکید کند و ورود به عرصه طبیعت‌گرایی هستی‌شناختی را امری غیر علمی و خروج از حیطة روشی علوم تجربی بداند و به جای پاسخ‌های جدلی در برابر شبهات این‌چنینی، مبانی فلسفی و معرفت‌شناختی اثبات وجود خدا در رابطه با نظریات علمی را پایه ریزی کند.

بنابر آنچه گذشت، در تقدّم فلسفه و عقل بر علم کلام لازم است این نکته را بدانیم که علم کلام در اثبات و دفاع از عقاید از ادله درون‌دینی نیز استفاده می‌کند، اما قبل از بهره‌گیری از این ادله باید خدا اثبات شده باشد. همچنان‌که کلام اسلامی از ابتدا به اثبات عقلانی خدا اهتمام داشته و به دلیل نیاز علم کلام به فلسفه همواره از فلسفه اولی و فلسفه طبیعی در علم کلام بهره جسته است. اما در کلام مسیحی نیازمندی کلام به فلسفه و بهره‌گیری از عقل در اثبات عقاید همواره در معرض اقوال و آرای گوناگون قرار داشته است. بنابراین آن‌گونه که فلسفه در قرون وسطی، رنگ کلامی گرفته بود، دین را نباید به فلسفه تحمیل کرد.

### ۳. موضوع علم کلام

موضوع علم چیزی است که در آن علم خاص، از عوارض ذاتی آن موضوع بحث می‌شود. هر علم باید موضوع واحدی داشته باشد که در حد موضوع همه قضایا اخذ شود؛ به‌عنوان مثال موضوع علم کلام، عقاید دینی است و اعراض ذاتی موضوع علم کلام، توحید، معاد و نبوت است که بر موضوع علم کلام حمل می‌شوند و عقاید در حد همه قضایای این علم اخذ می‌شود (لاهیجی، ۱۴۲۵ق، ۱: ۵).

برخی از متکلمان بر این عقیده‌اند که علم کلام موضوع واحدی ندارد، بلکه دارای موضوعات متعدّد و گاهی متباین است؛ بنابراین قاعده «ضرورت وحدت موضوع برای هر علم» کلیّت ندارد (طوسی، ۱۳۶۷: ۳۹۴؛ حلی، ۱۳۷۱: ۲۱۲؛ ربّانی، ۱۳۷۸: ۲۶).

اما در پاسخ این گروه لازم است بیان کنیم که علم کلام به فلسفه نظری چون فلسفه اولی، علوم طبیعی و ریاضیات وابستگی دارد، اما موضوع این علوم، موضوع اصلی علم کلام نیست؛ چراکه علم کلام از این علوم به‌عنوان مقدمات براهین خود استفاده می‌کند، نه به‌عنوان موضوعاتی مستقل که غایت علم کلام را تغییر دهد. به دیگر بیان، این علوم به منزله خادم برای موضوع و غایت علم کلام هستند. بنابراین لازم نیست علم کلام را علمی چند موضوعی و یا بدون موضوع بدانیم. به همین دلیل، نظر برخی که معتقدند موضوع علم کلام متعدّد است و نمی‌توان موضوع واحدی برای آن در نظر گرفت (مطهری، بی تا: ۲۳؛ طوسی، ۱۳۶۷: ۳۹۳-۳۹۴؛ حلی، ۱۳۷۱: ۲۱۲)، وجه مناسبی به نظر نمی‌رسد. بدین بیان که حتّی اگر این موضوعات متعدّد را با نگاه اولی، موضوع خود علم کلام به حساب آوریم، غایت علم کلام همه را تحت یک موضوع قرار می‌دهد و باعث می‌شود که تعدّد علوم نظری که نقش تولیدکننده برای علم کلام دارند، در راستای یک غایت در بیایند؛ چنانچه استاد مطهری بر این باور است که علم کلام دارای موضوع واحدی نیست و معتقد است کسانی که سعی می‌کنند برای علم کلام، موضوع واحدی دست و پا کنند اشتباه می‌کنند؛ زیرا موضوع مشخص داشتن، مربوط به علوم است که مسائل آن علوم، وحدت ذاتی دارند؛ اما علوم که مسائل آن‌ها وحدت اعتباری دارند، نمی‌توانند موضوع واحدی داشته باشند. از همین رو، مسائل علم کلام - که وحدت اعتباری دارند - نمی‌تواند موضوع واحدی داشته باشد (مطهری، ۱۳۷۷: ۳: ۶۳).

بنابراین همان‌طور که از نظر قدما، هر یک از علوم دارای موضوعی است که پیرامون آن بحث می‌شود و ملاک اشتراک و تمایز علوم نیز همان موضوع است، باید توجه داشت که موضوع، همواره امر واحدی است و علوم متعدّد که نقش تولیدکننده مقدمات علوم مصرف‌کننده را بر عهده دارند، نباید باعث شبهه تعدّد موضوع برای علوم مصرف‌کننده شود. مثلاً علم کلام، علمی مصرف‌کننده است که از مقدمات علمی با موضوعات متعدّد چون طبیعیات، فلسفه اولی و ریاضیات، بهره می‌گیرد. بدین سان این موضوعات متعدّد، به طور مستقیم در علم کلام وارد نمی‌شوند و موضوع علم کلام همچنان عقاید دینی است (ربّانی، ۱۴۰۱: ۹۰). در واقع علم کلام به علوم چون فلسفه اولی، علوم طبیعی و ریاضیات وابستگی دارد، اما موضوعات این علوم،

موضوع اصلی علم کلام نیست؛ چراکه علم کلام از این علوم به‌عنوان مقدمه‌ای در طول موضوع و غایت خود استفاده می‌کند، نه به‌عنوان موضوعاتی مستقل که غایت علم کلام را تغییر دهد. به دیگر بیان، این علوم به منزله خادم برای موضوع و غایت علم کلام هستند و علم کلام به ضرورت روش فلسفی از آن‌ها بهره می‌گیرد.

گروهی دیگری از متکلمان، موضوع علم کلام را «موجود بما هو موجود» دانسته‌اند و برای آن‌که موضوع کلام از موضوع فلسفه ممتاز گردد، قید «علی سبیل قانون الاسلام» را به آن افزودند؛ یعنی در علم کلام با توجه به قواعد معلوم و قطعی از کتاب، سنت و طریقه معهود که موسوم به دین و شریعت است، پیرامون موجود بحث می‌شود (تفتازانی، ۱۴۰۹ق، ۱: ۱۷۶).

یقیناً این‌که موضوع علم کلام همان موضوع فلسفه باشد، از اساس باطل است؛ زیرا فلسفه یک علم حقیقی است که به شناخت موجودات خارجی می‌پردازد و از حیثیات مختلف، «وجود» را مورد مطالعه قرار می‌دهد و علم کلام، هم از جهت شناختی در فاهمه انسان و هم از نظر شکل‌گیری، علمی متأخر از فلسفه است. از طرفی، باید به این نکته توجه کرد که رسالت علم کلام، الفای اجباری دین نیست و اگر رتبه فلسفه قبل از علم کلام نباشد، دین حالت تقلیدی و اجباری پیدا می‌کند. بنابراین بدون هیچ شک، «وجود» از موضوع بودن برای علم کلام، خارج می‌شود. به تعبیر واضح‌تر علم کلام عقاید دینی را به‌عنوان یک پیش‌فرض برای خود دارد؛ در حالی که فلسفه الزاماً این پیش‌فرض را ندارد. همچنین غایت فلسفه و علم کلام با هم یکسان نیست. غایت فلسفه، شناخت موجودات است؛ اما غایت علم کلام، اثبات و دفاع از عقاید دینی است. بنابراین علم کلام، تنها از براهین فلسفه در اثبات عقاید دینی بهره می‌برد.

پس به سبب این‌که دین، راه و روش و الگوی زندگی است و علم، شناخت حقیقت است، رتبه علم باید قبل از انتخاب دین باشد؛ چرا که نمی‌توان بدون تعقل و علم به دین حق رسید. بنابراین شناخت و کشف واقع که در فلسفه رکن اساسی است، نشان می‌دهد که فلسفه مقلّم بر دین است و از آن‌جا که انسان بدون عقل قادر به اندیشه‌ورزی در باب حقایق نیست، رتبه فلسفه مقدم بر انتخاب دین است و به‌تبع آن، موضوع علم کلام با فلسفه متفاوت است. بدین‌سان از آن‌جا که فلسفه در همه شاخه‌هایش، ویژگی ذاتی عقل انسان است و متعلق آن جهان خارج است و به‌دنبال شناخت و اثبات حقیقت است، می‌تواند ما را به اثبات وجود خدا و ضرورت دین برساند و پس از آن‌که دین، وجود حقیقی پیدا کرد، علوم دیگر نیز از ثمرات آن بهره‌مند می‌گردند. بنابراین گروهی که موضوع علم کلام را «وجود بما هو وجود» دانسته‌اند، ناشی از

نادیده گرفتن ارتباط و جایگاه و رتبه علوم در رسیدن به دین و به دنبال آن علم کلام است. انسان از وجودهای معلوم به وجودهای نامحسوس می‌رسد و امکان ندارد که علم کلام از وجود نامحسوس بدون پشتوانه یک علم یقینی، بتواند دفاع کند؛ زیرا فلسفه تنها علمی است که در محدوده شناختی انسان قرار دارد و امکان شناخت را برای انسان فراهم می‌کند.

لاهیجی نیز تمایز بین کلام متقدمان و متأخران را تمایز بین دو نظام کاملاً متفاوت می‌داند. وی کلام متقدمان را در موضوع، دلایل، روش و فایده مغایر با فلسفه می‌داند. در کلام متقدمان برای اثبات اندیشه‌های دینی از مقدمات مسلمة و مشهوره استفاده می‌شود، خواه به بدیهیات منتهی شود، خواه نشود؛ در حالی که موضوع فلسفه، موجودات خارجی است نه اعتقادات شرعی و ادله فلسفی، از یقینیات منتهی به بدیهیات تشکیل می‌شود و غایت فلسفه، کمال قوه نظری است، نه حفظ اعتقادات دینی؛ اما کلام متأخران در موضوع و غایت با فلسفه مشترک و در مبادی و مقدمات، ادله و قیاسات مغایر با آن است (لاهیجی، ۱۳۷۲: ۴۲-۴۱). لاهیجی هویت کلام متأخران را معرفتی می‌داند، ولی کلام متقدمان را ابزار دفاع از عقاید معرفی می‌کند. او در موضوع، ادله، فواید و اهداف، بین کلام متقدمان و فلسفه هیچ شباهتی نمی‌بیند؛ زیرا موضوع فلسفه مطلق وجود است و روش تحقیق مسائلمش برهان و هدف از آن کسب معرفت و کمال قوه نظری است؛ در حالی که موضوع علم کلام اندیشه‌های دینی است، هدف آن دفاع از اندیشه‌های دینی اسلامی در برابر ادیان دیگر یا دفاع از اندیشه‌های یکی از مذاهب اسلامی در برابر دیگر مذاهب است و روش آن، استفاده از مسلمات، مشهورات و قیاس جدلی است (لاهیجی، ۱۳۷۲: ۴۲).

بدین‌سان قائلان به این قول توجه نداشتند که براهینی که از طریق آن واجب الوجود اثبات می‌شود، براهین کلامی نیست، بلکه متکلم از براهین فلسفی بهره می‌برد و یا در موضع فیلسوف از فلسفه بهره می‌برد. از طرفی، به سبب این که پیش فرض دفاع از عقاید دینی در علم کلام ضروری است، حتی خود متکلم قبل از التزام به دین باید به شیوه برهانی و یقینی بدان معتقد باشد، بنابراین علم کلام یک علم پسینی و متأخر از فلسفه است و اعتقاد خود متکلم شرط اساسی در علم کلام است.

به همین سبب، شیخ مفید نیز به روش فکری علمای نص‌گرا انتقادهایی شدیدی وارد کرد. او معتقد بود که استناد به نقل برای توجیه معارف دینی شایسته نیست و در کتاب‌های خویش بسیاری از ادله آنان را غیر معتبر دانست. قرن پنجم تا ششم را می‌توان دوران غلبه این رویکرد

دانست و میدان‌دار این عرصه را می‌توان شخصیت‌هایی چون شیخ مفید، سیدمرتضی، شیخ طوسی دانست. در قرن هفتم و با ظهور خواجه نصیرالدین طوسی و با ابتکاراتی که در عرصه کلام و فلسفه به کار برد به شکوفایی رسید.

کلام با رویکرد ترکیبی از عقل، نقل و فلسفه دوره معاصر از قرن چهاردهم تاکنون و آغازگر این رویکرد صدرالمتألهین است و در دوره معاصر با کسانی چون علامه طباطبایی، شهید مطهری و شاگردان مکتب علامه، مانند آیت الله سبحانی و آیت الله جوادی آملی نمود بیشتری یافته است (جبرئیلی، ۱۳۸۷: ۵۹-۶۵).

همچنین اولین بحثی که خواجه نصیر تلاش می‌کند به اثبات آن پردازد، مسئله توحید است. خواجه نصیر در تقریر برهان توحید از مقدمات عقلی و فلسفی صرف بهره گرفته است؛ چرا که اثبات توحید، مسئله‌ای نیست که بتوان از نقل استفاده کرد و تنها باید از راه عقل بدان دست یافت. ایشان همانند متکلمان، عنوان این بخش را «اثبات صانع» نام نهاده است. ولی در عمل به روش فلاسفه پیش می‌رود و از براهین فلسفی استفاده می‌کند. خواجه برای اثبات واجب روش حکمای الهی را در پیش می‌گیرد و برهانی که مطرح می‌کند، همان برهان امکان و وجوب یا برهان صدیقین فلاسفه اسلامی است که اولین بار این‌سینا مطرح کرد. بررسی مقدمات و مؤاد استدلال خواجه، فلسفی بودن آن را بیشتر آشکار خواهد کرد، به‌خصوص آن‌که همین مقدمات در قسمت اول تجرید به اثبات رسیده‌اند. این‌که موجود، منحصر به واجب و ممکن است، یک تقسیم فلسفی است؛ چرا که موضوع فلسفه، هستی و تقسیمات عقلی وارد بر آن است (حلی، ۱۳۸۳: ۱-۱۹).

بنابراین کلام فلسفی یک نوع رویکرد نسبت به علم کلام است که در آن با استفاده از قواعد و اصطلاحات فلسفی، سعی در تبیین و توجیه مباحث نقلی می‌شود. کلام فلسفی چیزی غیر از همان علم کلام نیست و یکی از روش‌های علم کلام محسوب می‌شود، تنها با این تفاوت که در کلام فلسفی با پذیرش یک سری مبانی و اصول قطعی دین، تحلیل عقلی صورت می‌گیرد و علم کلام مانند یک انتخاب‌گر و گزینش‌کننده از بین مقدمات فلسفی و با علم به مبانی فلسفی مکاتب مختلف، در جهت رسیدن به هدف دفاعی و اثباتی از عقاید، به پاسخ‌گویی ریشه‌ای شبهات می‌پردازد؛ یعنی روش بحث در کلام فلسفی با استفاده از قواعد فلسفی است و این بدان معنا نیست که کلام در فلسفه هضم شود، بلکه بدین معنا است که در این رویکرد هدف‌های علم کلام توسط فلسفه و با معیارهای فلسفی انجام می‌گیرد (قدردان ملکی، ۱۳۸۳:

۲۹). با لحاظ این اوصاف، باید بنیان‌گذار سنت کلام فلسفی در تشیع را خواجه نصیرالدین طوسی دانست که با نگارش *تجرید الاعتقاد*، برای نخستین بار، کلام شیعه را در قالب فلسفی تقریر و تبیین کرد. فلسفی شدن کلام سبب شد تا بتوان به صورت جهانی در باب گزاره‌های دینی تشیع به بحث نشست و به هر انسان حق جوایی این فرصت را می‌دهد که با به میدان آوردن عقل و اندیشه بتواند گزاره‌های دینی را فهم کرده و در مورد آن‌ها به تفکر پردازد؛ یعنی این کلام بود که رنگ فلسفی به خود گرفت و متأثر از فلسفه دچار تغییر شد، نه این‌که فلسفه با کلام همراهی کند (مطهری، ۱۳۷۷: ۵۲).

بنابراین کلام فلسفی بر کلام نقلی تقدم دارد و این تقدم نه تنها باعث ضعف علم کلام نیست، بلکه از مبانی دین اسلام، ایمان تعقلی و غیر تقلیدی است که جز با بهره‌گیری از فلسفه امکان‌پذیر نیست؛ بنابراین ذات آزاد فلسفه، هم‌سو با فطرت عقلانی انسان است و اعتلای دین در گرو توجه بیش از حد به تفکر است.

بر اساس تحلیل‌هایی که گذشت؛ آنچه در میان اقوال مناسب‌تر به نظر می‌رسد، این است که موضوع علم کلام، «اصول اعتقادات دینی» یا «عقاید دینی» اعم از اثبات خدا و یگانگی او، اثبات معاد، نبوت و موضوع‌هایی که از هر کدام از این موضوعات منشعب می‌شود، نظیر معجزه و وحی و عدل و امامت و... است و غرض واحد در یک علم، جامع موضوعات آن علم است و موضوع علم جامع مسائل مختلف یک علم است. بنابراین موضوع علم کلام با گذشت زمان دچار تحول نمی‌شود و استفاده علم کلام از علوم دیگر تحوّل در موضوع اصلی آن ایجاد نمی‌کند، اما همان‌طور که مسائل علم کلام هم‌چنان در حال تحول است، علوم مختلفی به علم کلام در اثبات و دفاع از عقاید دینی مدد می‌رسانند و بر ضرورت تعامل علم کلام با علوم نظری گواهی می‌دهد و بنا بر تغییراتی که شبهات و مسائل صورت می‌پذیرد، براهین کلامی نیز نیاز به نو شدن دارد؛ همچنان‌که پیش‌تر برخی مبانی خاصی در علم کلام مطرح بود، اما امروزه افزون بر مبانی پیشین از قبیل مبانی معرفت‌شناختی، مبانی هستی‌شناختی، مبانی جدیدی همانند مبانی انسان‌شناختی، طبیعت‌شناختی، متن‌شناختی و... در علم کلام مورد بحث واقع شده است (قراملکی، ۱۳۷۳: ۲۷-۲۳) و این تغییرات، تحوّل در موضوع علم کلام ایجاد نمی‌کنند. بنابراین علم کلام دچار تحول هویتی نشده است؛ زیرا مسائل کلامی همیشه در حال نو شدن است و در هر عصری یک‌سری مسائل و شبهات جدید مطرح است که در گذشته مطرح نبوده و در آینده نیز از رونق می‌افتد و این در مبانی، روش و زبان نیز صادق است. بدیهی است علمی

که مصرف‌کننده باشد، همواره با تحوّل علوم تولیدکننده دچار تحوّل شود (ربّانی گلپایگانی، ۱۳۷۸: ۴۰) و قطعاً با تحولات طبیعیات، مابعدالطبیعه نیز متحول می‌شود و از آنجا که تنها براهین مابعدالطبیعی خالص در اثبات یقینی عقائد حجیت لازم را دارند، تحول در کلام فلسفی امری اجتناب‌ناپذیر است.

بدین‌سان در رابطه تعاملی است که علم کلام، قادر خواهد بود به شبهات فلاسفه‌ای همچون کانت و هیوم در زمینه اثبات‌ناپذیری خدا در مابعدالطبیعه پاسخ دهد که نیاز به تحلیل مبانی فلسفی آن‌ها دارد؛ مثلاً شبهه اثبات‌ناپذیری خدا در نظر کانت توسط براهین مابعدالطبیعی در عدم درک وجود و پیشینی دانستن علّیت، ریشه دارد که به‌دنبال آن، مابعدالطبیعه برای کانت اثبات‌ناپذیر است و شبهه هیوم ناشی از این است که او به علل اعدادی در طبیعت توجه نداشت و علل اعدادی را با علّت در وجود برابر دانست که پاسخ تفصیلی به این شبهات در این نوشتار نمی‌گنجد؛ اما این را می‌رساند که علم کلام در عصر حاضر با حفظ موضوع و روش و غایت خود، متناسب با نو شدن مسائلی که ناشی از تحوّل در علوم تولیدکننده مبادی فلسفی علم کلام است، دچار تحوّل در مسائل گردیده است.

همچنین در بیان یک نمونه از شبهات جدید کلامی و نیاز به بهره‌گیری از علومی همچون علوم تجربی و فلسفه در علم کلام می‌توان به اثرات مکاتب فلسفی جدید بر مسائل علم کلام اشاره کرد. این دیدگاه بر اساس مبانی فلسفی خود، خدا را اثبات‌ناپذیر می‌داند و جایگاهی برای فعل الهی در طبیعت قائل نیستند. در حقیقت، این همان مسئله قدیمی «توحید» است که در علم کلام از ابتدا اثبات و دفاع می‌شد و امروزه تنها شکل و شیوه شبهه تحت تأثیر مکاتب فلسفی تغییر کرده است. بنابراین علم کلام در مواجهه با این مسئله لازم است که طبق معیارهای همین مکتب رفع شبهه و دفاع و اثبات کند و لازم است براهین کلامی را همسو با تحولات فلسفه جدید بازسازی کند؛ همچنان‌که تحولات عصر رنسانس بر شبهات کلامی تأثیر بسیاری داشت؛ به‌گونه‌ای که یکی از مسائل مهم کلامی، نحوه تعامل آن با علوم تجربی در جهت اثبات خدا در برابر شبهات الحادی است.

بدین‌سان علم کلام مانند یک طبیب، در بین علوم تولیدکننده به‌دنبال داروی متناسب، می‌رود تا پاسخ دقیق را بیابد. بنابراین باید دقت شود که کلام فلسفی، از فلسفه دین ارزشمندتر است؛ زیرا اگر علم کلام بتواند در رسالت فلسفی خود دقیق عمل کند، از فلسفه دین جلوتر است؛ زیرا فلسفه دین، توجهی به تقدّم و تأخّر اثبات عقاید دینی ندارد و در اثبات آن‌ها تضمینی

ندارد؛ در صورتی که علم کلام، مسئله اثبات وجود خدا را در اولویت دارد و اگر خدا به طور یقینی اثبات شود، بسیاری از شبهات آسان تر رفع می گردد و چه بسا اصلاً ایجاد نشود؛ همچنین برخی مسائل درون دینی، پس از اثبات علمی خدا، به شیوه درون دینی و یقینی رفع می گردد.

#### ۴. غایت علم کلام

در راستای تبیین غایت علم کلام؛ معرفت دینی را می توان به دو بخش پیشینی و پسینی تقسیم کرد. معرفت های پیشینی، معرفت هایی هستند که اصول اولیه هر دینی را اثبات می کنند، نظیر اثبات وجود خدا و معرفت های پسینی، معرفت هایی هستند که محتوای دین را تفسیر می کنند و یا براهینی و ادله ای برای اثبات حقایق آن ارائه می دهند. از آن جا که متکلمان غرض علم کلام را دفاع از عقاید دینی در قالب پاسخ به شبهات منکران دانسته اند (ربانی، ۱۳۷۸: ۳۷-۴۴)، غایت علم کلام ارائه این براهین و ادله عقلی و نقلی در شکل گیری ایمانی یقینی برای انسان است تا التزام به دین به دور از ابهام و اجبار باشد؛ زیرا یگانه راه مطمئن شناخت و حجّت بالغه در مسائل یادشده، عقل و خرد است که در احادیث اسلامی از آن به حجّت باطنی یاد شده است؛ چنانکه امام کاظم علیه السلام خطاب به هشام بن حکم فرموده اند: «انَّ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حُجَّةً ظَاهِرَةً وَحُجَّةً بَاطِنَةً، أَمَّا الظَّاهِرَةُ فَالرُّسُلُ وَالْأَنْبِيَاءُ وَالْأُمَّةُ - عَلَيْهِمُ السَّلَامُ - وَأَمَّا البَّاطِنَةُ فَالْعُقُولُ» (کلینی، ۱۴۰۴ق، ۱: روایت ۱۲). بنابراین اثبات و التزام به دین در گرو اثبات عقلی وجود خدا و دین است و اگر در درون دین به دنبال آن باشیم، مستلزم دور خواهد بود و در یک جمع بندی از سخنان متکلمان می توان غایات علم کلام را چنین برشمرد:

الف) رسیدن به دین داری مدلل و محققانه در زمینه عقاید دینی

ب) اثبات پیش فرض ها و موضوع های سایر علوم دینی از طریق علم کلام (به این معنا که تا وجود خداوند و رستاخیز و فرستادن انبیا، در کلام ثابت نشود و تا زمانی که بحث های مربوط به هدفمندی و تکلیف انسان در این علم بررسی نگردد، بحث در سایر علوم اسلامی نظیر تفسیر، فقه، حقوق و... بی موضوع و بی معنا خواهد بود.)

ج) هدایت حق جویان و نقد سفسطه گران

د) دفاع از اصول و عقاید دینی (ربانی، ۱۳۷۸: ۳۷-۴۴).

بنابراین با توجه به غایت علم کلام لازم است که این علم همواره پویایی خود را متناسب با شبهات حفظ کند، نه آن گونه که بعد از انقلاب علمی، تفکر کلامی مسیحی توان تعاملی فلسفی



خود را برای آن‌که در مقابل جریان‌های فلسفی مختلف که زیر بنای رشد علمی جدیدند، پاسخ‌های مناسب و معنادار پیدا کند، از دست داد و الهیات ناتوان از آن بود که بتواند یک دیدگاه دینی از رابطه علم و دین را تدوین کند که بتواند نیازهای عقلانی و معقول دانشمندان را برآورده سازد. به همین سبب، ضرورت حرکت تعاملی علم کلام با فلسفه نظری در این عصر به شدت حس می‌شود تا بتواند نشان دهد که حتی دانشمند موحد بدون ملاحظه متون مقدس، مجاز به ورود به حیطه روشی علم را دارد؛ یعنی علم و فلسفه باید از دین رها باشد و آزادانه و به دور از ترس تعارض باید به دنبال فهم هستی بود و هیچ‌گاه تلاش نشود تا یافته‌های علمی را به‌گونه‌ای تبیین کرد که بر متون مقدس تطبیق داشته باشد و یا ملاحظاتی در آن صورت گیرد؛ زیرا علم کلام و فلسفه تنها در حیطه تعاملی می‌توانند حقیقت هستی و دین را دریابند و عدم تعامل برای هر دو علم آسیب‌هایی دارد که در واقع حذف ثمرات تعاملی آن‌ها است. بنابراین جمودگرایی بر الهیات راه‌کار مناسبی برای حفظ آموزه‌های کلامی نیست و ارتباط با فلسفه پویایی دین را در پی دارد؛ یعنی این‌که متکلمان باید با آگاهی لازم در تعامل با فلسفه از آموزه‌های ادیان دفاع کنند؛ چنانچه این نحوه از تعامل در نظریه تکامل امری ضروری بود و تکامل داروین تعارضی با دین نداشت، بلکه تنها بیانگر تبیینی از نحوه حیات بود که در علوم تجربی مقبول است. بنابراین تعامل ثمربخش در این نظریه می‌توانست متکلمان را در پرتو تبیینی فلسفی از این نظریه به تبیینی کلی از حدود عالم برساند و علم کلام را در غایت خود یاری رساند؛ همچنان‌که با اثبات خدا و مبدأ آفرینش، به‌عنوان یکی از غایات اساسی علم کلام، یافته‌های تجربی فهم‌پذیر و منظم درک می‌شوند و نه تنها به سوی الحاد، بلکه به سوی توحید قدم برمی‌دارد که این تنها با وارد کردن مابعدالطبیعه در تبیین‌های علوم تجربی از طبیعت امکان‌پذیر است؛ زیرا تبیین‌های تجربی به تنهایی گویای حقیقت و تبیین نظام هستی نیست.

بدین‌سان زمانی‌که فلسفه به اثبات عقاید دینی می‌پردازد، غایت آن از شناخت جهان به غایت بالاتری که تأثیر بر ایمان دانشمندان و فلاسفه است، ارتقا پیدا می‌کند و بدین ترتیب خدمتی که فلسفه نظری به دین می‌کند، در این قسمت از تعامل یعنی تأثیر متقابل علم کلام بر روی فلسفه خود را نمایان می‌سازد. در مجموع در این تعامل، علم کلام موضوع و غایت خود را حفظ می‌کند و در تعامل با فلسفه از روش فلسفی به اثبات عقاید می‌پردازد و فلسفه نیز در تعامل با علم کلام با حفظ موضوع و روش خود این امکان را پیدا می‌کند که به غایت سطح بالاتری ارتقا یابد.

## ۵. روش علم کلام

بر اساس غایت علم کلام که تبیین و اثبات عقاید دینی و رفع شبهات است، رسیدن به این هدف، مستلزم آن است که به تبع فهم مخاطبان و نو شدن شبهات، روش متکلم نیز نو شود؛ بنابراین با طرح شبهات جدید، مسائل علم کلام هم نو می‌شود و به دنبال آن، روش هم متناسب با آن متغیر است؛ به عنوان مثال، امروزه مسئله اثبات خدا توسط پدیده‌های طبیعی و علوم تجربی، یکی از مسائل مهم کلامی عصر حاضر است. هر چند در گذشته هم این مسئله در علم کلام مطرح بوده است و مسئله‌ای جدید نیست؛ اما امروزه تبدیل به یک مسئله مهم و جدی شده است که پاسخ‌گویی به آن با روش فلسفی، برون‌دینی و بهره‌گیری از پدیده‌های تجربی عصر حاضر اهمیت بسزایی دارد که تنها در پرتو رابطه تعاملی حاصل می‌شود و با مسائل جدید دیگری که به دنبال مسئله اثبات خدا در علوم تجربی مطرح است، رابطه علم و دین است که پاسخ به آن پس از تعامل با فلسفه، منطقی و قابل طرح است. به بیان دیگر، روش علم کلام تابع مسائل آن است و این جاست که به جای قائل شدن به تعدد موضوعات علم کلام، شایسته‌تر است که برای علم کلام تعدد در روش قائل شویم؛ زیرا علم کلام اگرچه به طور عموم از برهان استفاده می‌کند، اما مبادی این قیاس‌ها گاهی از درون دین و وحی استخراج می‌شود (کلام نقلی) و گاهی از طبیعت و ادله بیرون دینی و فلسفی اخذ می‌شود (کلام عقلی) و همچنان که امروزه شاهد آن هستیم، زمانی که هر یک از علوم نظری از حیطه روشی خود خارج شوند و یا تحوّل در مبانی فلسفی آنها رخ دهد، فلسفه متحوّل می‌شود و تحوّل در فلسفه، علم کلام را متحوّل می‌سازد. بدین بیان که امروزه یکی از رسالت‌های علم کلام در تعامل با علوم نظری برطرف کردن شبهاتی است که در اثر خروج علم تجربی از حیطه روشی خود است. پس علم کلام لازم نیست در مقابل نظریات الحادی، آن را با نظریه تجربی رد کند؛ زیرا روش تجربی هم خروج از روش علم کلام است.

یکی دیگر از نمونه‌های آسیب‌رسان به علم کلام در برخورد ناصحیح الهی‌دانان در برقراری تعامل با فلسفه، بحث کلامی «تجربه دینی» است؛ چنانچه شلایر ماخر که از بنیان‌گذاران تجربه دینی محسوب می‌شود، به سبب نگرانی فاصله گرفتن انسان پس از رنسانس، برای جبران دورافتادگی انسان از دین و هماهنگی با فرهنگ جدید غربی که دین را در تعارض با علم می‌دانست، این اصطلاح را بنیان نهاد و برای گرایش بیشتر افراد به سمت دین، دین را نه امری وحیانی و نه عقلانی دانست و عمل به کتب مقدس را ضروری نمی‌دانست؛ چرا که دین

منحصر در این تعلیمات نیست (باربور: ۱۳۱). او تجربه دینی را امری عقلانی و معرفتی ندانست، بلکه احساس وابستگی به قدرتی متمایز از جهات دانست و دین را شهود و احساس دانست که به طور نا برابر متعلق تجربه هر فرد در می آید؛ در حالی که رسالت اساسی یک متکلم، ایجاد زمینه تفکر عقلانی و اثبات فلسفی عقاید است تا عقاید و ایمان افراد از تقلید و احساس به دور باشد؛ اما تجربه دینی همراه با احساس و عاطفه است و بیش از این که با عقلانیت در ارتباط باشد، با حالات هیجانی و روانی مرتبط است. جعل چنین اصطلاحاتی بیش از این که خدمتی به دین باشد، می تواند باعث کم رنگ شدن جایگاه عقلانی دین در جوامع و ادیان باشد.

بدین بیان روشن است که نا آگاهی الهی دانان و هم سو کردن عقاید با شبهات هر زمان می تواند دین را تبدیل به امری غیر عقلانی و غیر واقعی گرداند. بنابراین تاکید بر تعامل از راه کارهایی است که می تواند جایگزین مناسبی برای مواجهه هم گرایانه با شبهات باشد؛ یعنی به جای این که با حذف فلسفه اولی هم سو شویم، باید به دنبال احیای آن در میان علوم باشیم. مضاف بر اینکه التزام به دین عقلانی خیلی سریع تر از التزام به دین احساسی در فاهمه انسان صورت می گیرد.

در واقع علم کلام جدید نمی شود، بلکه این مسائل و شبهات است که شیوه های پاسخ گویی متناسب با هر عصری را اقتضا می کند. اغلب شبهات عصر حاضر که ناشی از تفکیک علوم و جدا کردن فلسفه اولی از علوم تجربی است، خلط روشی علوم است که مثلاً تنها امکان فلسفه پردازی را به علوم تجربی داده است و مابعدالطبیعه را از اعتبار علمی فرو نشانده است. به همین سبب، تعامل علم کلام با فلسفه در همه شاخه ها لازم است تا بتواند با شناسایی شبهات حاضر نحوه خلط روشی علوم را دانسته و شبهه را از اساس رفع کند.

همچنین در شبهات خداناباوری عصر حاضر در ارتباط با تنوری های علمی نیز اکثراً الهی دانان ادیان در مواجهه با چنین شبهاتی، خود نیز دچار خلط روشی می شوند و با روش تجربی در قالب نظریه طراح هوشمند بدون هیچ استدلال فلسفی ادعا دارند که تنظیمات حیات متصف به طراح هوشمند است بدون اینکه تلاشی برای اثبات آن انجام دهند؛ در حالی که در این موارد لازم است تا آنچه در میان علوم جایگاه خود را از دست داده است، احیا شود و مابعدالطبیعه به عنوان علمی ضروری در تبیین های کلی جهان به طبقات فلسفه برگردد. بدین سان اگر متکلم تعامل با فلسفه نداشته باشد، راه رفع شبهات جدید علمی، غیر روش مند

صورت خواهد گرفت؛ یعنی تشخیص شبهه و رفع شبهه هر دو به تعامل با فلسفه نیاز دارد. چرا که گاهی به اصلاح مبانی فلسفی ایجاد کننده شبهه نیاز دارد و گاهی به استدلال فلسفی صحیح نیاز دارد. از طرفی ثابت شد که بهره‌گیری از تعامل فلسفی در علم کلام یک ضرورت است که موضوع آن اقتضا می‌کند. چرا که علم کلام با علوم تجربی هیچ اشتراکی در موضوع و روش و غایت ندارد و لازم است برای اثبات و دفاع از عقائد عصر حاضر از طریق اشتراک روشی با فلسفه، غایت علم کلام را تحقق بخشد. بدین‌سان بر اساس آنچه گذشت تعامل علم کلام و فلسفه، یک تعامل عقلی و ضروری است چرا که اثبات عقلی عقائد مقدم بر محتوای دین است. بدین بیان، روش عقلی خود یک ضرورت عقلی است، پس تعامل با فلسفه یک ضرورت عقلی است.

با توجه به تبیین موضوع، غایت و روش علم کلام می‌توان این‌چنین استنباط کرد که علم کلام یک علم پویا و تحوّل‌پذیر است؛ زیرا با پیشرفت علوم دیگر، شبهات علم کلام نو شونده‌اند؛ بنابراین کلام هم نو می‌شود. طبق همین اصل، نباید پنداشت که همیشه با همان سلاح‌های قدیمی می‌توان به شبهات پاسخ گفت. بنابراین، متکلم محتاج دانستن چیزهای تازه می‌شود. از این رو علم کلام، هم از طریق معارف تازه و هم از طریق مسئله‌های تازه تغذیه می‌شود. بدین‌سان علم کلام دارای هویتی جاری، جمعی، تصفیه‌شونده و متکفل نشان دادن مرزهای شریعت است، و این به معنی ثابت نبودن مرزها نیست، بلکه به معنی کشف تدریجی آن است (سروش، ۱۳۹۳: ۱۸-۱۹). به همین جهت است که در فهرست کتاب‌های کلامی علومى مانند فلسفه اولی، طبیعیات و ریاضیات، به چشم می‌خورد؛ اما لازم است توجه کنیم که کلام را در هر زمانی که لحاظ کنیم نسبت به زمان سابق جدید است و نسبت به زمان لاحق کلام قدیم است، تجلّد به این معنا اختصاص به علم کلام ندارد، بلکه هر معرفت بشری تدریجی الحصول است (قراملکی، ۱۳۷۳: ۲۳-۲۷) و علم کلام نیز به دلیل بهره‌گیری از علوم دیگر در راستای اهداف خود، با تدریج و تغییر که لازمه علوم بشری است، درآمیخته است؛ همچنین اصولاً مسیر رشد و نمو و بالندگی علوم این‌گونه نبوده است که ابتدا آن علوم را تعریف کنند و بعد بر حسب تعریف ارائه‌شده، آن علم در تاریخ به جلو برود، بلکه غالباً بالعکس بوده است؛ یعنی ابتدا علمی متولّد شده است و سپس بعد از چندی به تنظیم و تعریف آن پرداخته‌اند؛ چنانکه کلام نیز جزو همین دسته است. پس این‌گونه نیست که علوم، در مقام تحقّق خارجی خودشان، همان مسیری را بپیمایند که در مقام تعریف، برایشان ذکر کرده‌اند

(جبرئیلی، ۱۳۸۷: ۲۶۲). بنابراین در هر دوره‌ای، کلام را به‌نوعی خاص تعریف کرده‌اند که سبب شده است که این علم دارای رویکردها و مسائل و مباحث جدیدی گردد. بنابراین شبهات جدید که محصول گسترش و تخصصی‌شدن علوم است و از طرفی نشان از ضرورت برقراری تعامل میان علوم دارد، روش جدید می‌طلبد و به دنبال آن وظایف علم کلام را گسترش می‌دهد و نیاز به نوآوری در این علم را ضروری می‌کند.

بنابراین علم کلام در راستای اهداف و غایات این علم، با انتخاب روش متناسب با شبهات و تفاوت‌های فکری و روحی طرف‌های بحث و شرایط مختلف زمانی و مکانی و نیز سایر شرایط، شیوه استدلال مناسب را بر می‌گزیند. از این‌رو روش کلام گاه برهانی است و زمانی جدلی و خطابه‌ای (ربّانی، ۱۳۷۸: ۵۳-۵۷) و به دنبال این تحولات به طور طبیعی با توجه به موضوع، روش و غایت، در هر زمان تعاریف علم کلام دچار تغییراتی شده است؛ اما آنچه ثابت و لایتغیر در تعاریف علم کلام به نظر می‌رسد این است که علم کلام همواره جنبه دفاع از عقاید و اثبات عقاید را به همراه داشته است و همچنان‌که علم کلام در تاریخ حیات خویش همواره با سؤالات و چالش‌هایی نوروبه‌رو می‌شده است. بنابراین متکلم نیز می‌بایست از هر علمی برای دستیابی به یک نحوه تبیین و توجیه درست استفاده کند. علاوه بر این‌که سؤالات کلامی جدید می‌تواند باعث تحوّل در علم کلام شود، تغییر در این علوم نیز می‌تواند سبب تحوّل در علم کلام گردد و نمی‌توان انتظار داشت که علم کلام از مبانی علوم نظری بهره‌مند گردد و با تغییر آن‌ها، تغییر نکند (ربّانی، ۱۳۸۴: ۷۱).

### نتیجه‌گیری

علم کلام با توجه به تحوّل در مسائل خود، برای نیل به غایت خود که دفاع و اثبات عقاید است، در علوم مختلف نظری وارد می‌شود. در نگاه اول به نظر می‌رسد که علم کلام تعدّد در موضوع و روش دارد؛ اما هنگامی که به نقش مقدمی و خادم بودن علوم نظیر علوم طبیعی و ریاضیات در بهره‌گیری از نتایج کلی آن‌ها در براهین علم کلام، نگاه کنیم، موضوع این علم، همچنان «عقاید دینی» است. بنابراین لازم است علم کلام همواره در تعامل با علوم تولیدکننده باشد تا بتواند به نحو مبنایی و صحیح، به اثبات عقاید و رفع شبهاتی که در هر عصری به ساحت دین و آموزه‌های بنیادین دین وارد می‌شود، پاسخ گوید؛ به‌طوری‌که می‌توان گسترش مسائل جدید در علم کلام را ناشی از عدم ورود مابعدالطبیعه در تبیین نظریات علمی دانست؛

زیرا اگر مابعدالطبیعه حوادث تجربی جهان را ملاکی برای تعیین وجود و عدم خدا نمی دانست، الهیات مسیحی فوراً از سر دفاع از مواضع خود مانند وجود خدا، تئوری مهبانگ را بر خلق از عدم تطبیق نمی داد و یا در مواجهه با نظریه داروین، آن را فقط مصداقی از حدوث جهان می دانست.

بنابراین نه روش تخطئه علم از سوی متکلمان و ردّ نظریات علمی صحیح است و نه تطبیق آموزه‌های دین بر این نظریات، بلکه راه سومی که منطقی و معقول است، این‌که علوم را به مرزهای روشی خود برگرداند تا هر علمی از زاویه دید و روش خود جهان را مطالعه کند و این با این‌که یک فرد صاحب همه علوم و صاحب‌نظر در آن‌ها باشد، منافاتی ندارد و مادامی‌که هر علمی از حیثه روشی خود تخطی نکند، این امر پذیرفته است که راه میانه و اعتدالی در مواجهه با مسائل جدید همین شیوه است. بنابراین کلام همان کلام است و خروج علوم از حیثه روشی خود چالش‌های گسترده‌ای به‌خصوص در خداناباوری ایجاد کرده است؛ یعنی آشفتگی روشی در میان علوم ره‌آورد عصر حاضر است که مرزی میان روش علوم تجربی و مابعدالطبیعه و به‌تبع علم کلام و علوم نظری باقی نگذاشته و هر دانشمندی با هر پیش‌فرضی بر خود جایز می‌داند تا هر نظریه‌پردازی در باب جهان ارائه دهد.

## منابع

۱. ابن‌سینا، حسین بن علی، (بی‌تا)، *شفای برهان*، ترجمه: قوام صفری، تهران، فکر روز.
۲. اوجیبی، علی، (۱۳۸۷)، *کلام جدید مبانی و آموزه‌ها*، تهران، اساطیر.
۳. باربور، ایان، (۱۳۹۲)، *دین و علم*، ترجمه: پیروز فطوریچی، انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
۴. تفتازانی، سعدالدین، (۱۴۰۹ق)، *شرح مقاصد*، قم، الشریف الرضی.
۵. جبرئیلی، محمد، (۱۳۸۷)، *فلسفه دین و کلام جدید*، چاپ دوم، تهران، سازمان انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
۶. \_\_\_\_\_، (۱۳۹۳)، *از غیبت تا خواجه نصیرالدین طوسی (دقتر دوم)*، چاپ دوم، قم، سازمان انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
۷. حلّی، حسن بن یوسف، (۱۳۸۳)، *کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد*، ترجمه و شرح: محمد اکوان، تهران، نور الثقلین.
۸. \_\_\_\_\_، (۱۳۷۱)، *الجواهر النضید*، قم، بیدار.
۹. ربانی گلپایگانی، علی، (۱۳۷۸)، *درآمدی بر علم کلام*، قم، هاجر.

۱۰. \_\_\_\_\_، (۱۴۰۱)، کلام جدید، تهران، مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر.
۱۱. ژیلسون، اتین، (۱۳۹۷)، *عقل و وحی در قرون وسطی*، ترجمه: شهرام پازوکی، چاپ سوم، تهران، حقیقت.
۱۲. سروش، عبدالکریم، (۱۳۹۳)، *قبض و بسط تئوریک شریعت*، چاپ سیزدهم، تهران، صراط.
۱۳. طوسی، محمدبن محمد، (۱۳۶۷)، *اساس الاقتباس*، تهران، دانشگاه تهران.
۱۴. فارابی، ابونصر، (۱۳۴۸)، *احصاء العلوم*، حسین خدیو جم، تهران، بنیاد فرهنگ ایران.
۱۵. قراملکی، احد فرامرز، (۱۳۷۳)، *موضع علم و دین در خاققت انسان*، بی جا، مؤسسه فرهنگی آرایه.
۱۶. قدردان ملکی، محمدحسن، (۱۳۸۳)، *کلام فلسفی (تحلیل عقلانی از آموزه‌های دینی)*، قم، وثوق.
۱۷. کاپلتسون، فردریک، (۱۳۸۸)، *فلسفه غرب*، ترجمه: ابراهیم دادجو، تهران، سروش.
۱۸. \_\_\_\_\_، (۱۳۸۰)، *فلسفه غرب*، ترجمه: سیدجلال‌الدین مجتبی، چاپ چهارم، تهران، سروش.
۱۹. کلینی، محمد بن یعقوب، (۱۴۰۷ق)، *اصول کافی*، تهران، دارالکتب الاسلامیه.
۲۰. لاهیجی، عبدالرزاق بن علی، (۱۳۷۲)، *گوهر مراد*، تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
۲۱. \_\_\_\_\_، (۱۴۲۵ق)، *شوارق الالهام*، قم، امام صادق علیه السلام.
۲۲. مطهری، مرتضی، (۱۳۷۷)، *مجموعه آثار*، چاپ هشتم، تهران، صدرا.
۲۳. \_\_\_\_\_، (بی تا)، *آشنایی با علوم اسلامی (مبحث کلام)*، تهران، صدرا.
۲۴. هلزی هال، لوئیس ویلیام، (۱۳۸۴)، *تاریخ و فلسفه علم*، ترجمه: عبدالحسین آذرنگ، تهران، سروش.